

## چند شعر از اکبر یگانه

### ذغال اخته

در قصر رویا یت  
که درختان همیشه سبزند  
تو با دیدن ذغال اخته های سرخ  
قلبت با هیجانی بی انتها  
برسینه ات میکوبد  
و گرمای عشق و جوانی را  
در تو زنده میکند  
قدم هایت دیگر  
بر روی زمین نیست  
تو در میان درختان پرواز میکنی  
و خود را آنقدر سبک حس میکنی  
که با هر نسیم بر هر شاخه می نشینی  
و چشم هایت  
ترا بدرقه میکند  
و گوش هایت  
به زمزمه آوای عشق تو  
سرا پا گوش میشوند  
و زندگی تو  
یک پارچه  
سراسر شور میشود

۱۳۰۹۰۲۰۱۰

### غم او

وقتی در پائیز زندگیست

پروانه وار آمد  
تو گمان کردی  
بنفشه ها همچون او  
در آن پائیز  
به گل می نشیند  
ولی افسوس  
که خیلی زود  
رویاهایت آشفته  
و خیالت در خاموشی گریست  
حال چگونه  
بر ابر خیالت دوباره می نشینی

که دیگر نشانی از او  
در پهن دشت سوخته خیالت باقی نیست  
و برگونه هایت  
شبنم بهاری جاریست.

۲۰.۱۱.۲۰۰۹

## تابلو

تابلو های نقاشی ام را  
از دیوارهای زندان ها  
پائین بیاورید  
باغهای که در قاب اسیراند  
به رودخانه بسپارید  
و پرندگان بی بال را  
در بلندای عشق رها کنید  
قاب دریا را  
کج کنید  
تا ماهیانش  
به جنگل پناه ببرند  
تابلوهای زندان جهان را  
به خورشید بسپارید  
تا نردهایشان را  
ذوب کند  
و ستاره گان که  
در همه جا  
میدرخشند را  
از بوم جدا کنید  
تا آسمان بی ستاره را  
روشنائی بخشد  
و تصویر تظاهرات را  
به خیابان واگذارد  
تا انقلاب نا تمام را  
به سر انجام رساند

۲۱.۹.۲۰۱۰

## رویا

اسفالت ها را شخم زدند  
و برشیارهای آن درختان سرو کاشتند  
برکنار جاده سوسن ها و شقایق روید

وگلهای آنها سفینه های محبت شد  
تانگ ها  
در زیر خورشید غروب آب شدن  
ودشت بی انتهای کویر را آبیای کردن  
سربازان  
باسر نیزه هایشان  
سنگ ها راچاک میدهند  
وگل های خر زهره میکارند  
آتشفشان ها  
با آروغی آرام عطر گل یاس بالا می آورند  
و بر سر شبنم های صبحگاهی  
خاکستر نقرئی می افشاند  
درخت تان  
لباس عروسی خود را  
بدست کفش دوز میسپارند  
اسب بان وحشی  
با قدم های آرام حجله عروسان نقره پوش را  
بربستر لاله های رنگین حمل می کنند  
من شاخه های بید مجنون را  
در کنار نهر  
با بیلی از مهربانی می کارم  
ونهر  
عاشقانه با موج های کوچگش  
بر آنها بوسه می زند  
وگیسوان موج آنها رادر آغوش میگیرد  
تو  
بر روی آب راه می روی  
وبرای بلبلان عاشق ترانه عشق می خوانی  
هر کجا قدم می گذاشتی  
گلها از تو زودتر از سنگ ها می رویندن  
همه جا رنگ عشق بر آسمان پاشیده بود  
ابرها برسر گلها  
شبنم عشق می باریدن  
دریا با ماهیانش وداع گفته بود  
و بر قله کوههای پوشیده از برف نشسته بود  
جنگل پناهگاه خورشید و ماه گشته بود.  
وتو باز به جاده آسفالت رسیدی  
که سربازان در آن  
سیب زمینی های سرخ را بیرون می گشیدن

## دمکراسی؟؟؟؛

تقدیم به تمام انسانهای که در این همایش انسانی شرکت داشتند

آه ای درختان اشتودگارت  
شرمنده ام از شما

امروز شما به دنیا نشان دادید  
که سرمایه سربایست از دمکراسی  
دیدیم که ماهها از کوچک و بزرگ  
برای حفظ توبه خیابانها آمدند  
و پلیس سرمایه  
با تمام امکانات سرکوب  
چگونه درس دمکراسی را  
در خیابان به آنها نشان داد  
و دیدیم اشک دختران و پسرهای جوان را  
دیدیم که درختان سیصد ساله را  
که تاریخی  
به قدمت چند نسل را  
با خود داشتن  
بخاطر قطاره سرمایه  
از ریشه هایشان قطع کردن  
دیدیم چگونه شش هایمان را  
از سینه زمین بیرون آوردند  
و جای آنها آهن سرد میکارند  
آه ای درختان اشتودگارت

شرمنده ام از شما  
چگونه باید جای شما را پر کرد  
شما با مرگتان ثابت کردید  
که دمکراسی سرمایه  
نوشته ایست بر کاغذ  
ورای مردم  
و اعتراض آنها ارزشی ندارد  
و باز کردید چشم انسانها را  
که توهم دارند  
به قانون سرمایه  
و نشان دادید  
که سرمایه هرگز  
به فکر محیط زیست نیست.